

گفتگو با دانشجویان و دانش آموزان

پیش از این، در باب جوان و نقش او در جامعه‌ها، بخصوص جامعه‌های زیر سلطه، فراوان گفته و نوشته‌ام. اینک، آرام آرام، وضعیتی از پرده ابهام بدر می‌آید که پیش از این، بسا وارونه دیده می‌شد. در حقیقت، این طور گمان می‌رفت که در جامعه‌های ماوراء صناعی و حتی صنعتی، مسائل حل شده‌اند و جوانان نگرانی دیگری جز نگرانی کمی عرضه‌کار ندارند. اما روز به روز روشن‌تر شده است که ساختهای جامعه‌ها ساختهای نیستند که با زندگی آزاد انسان در رشد، سازگار باشند. از این رو،

مسئله‌ای جهانی که نسل جوان باید آن را حل کند:

● نسلهای جوان در همه جامعه‌ها می‌باید گره‌کور «بحران تمدن» را بکشایند که با حیات سازگار نیست. به سخن دیگر، سازنده نظریه «جنگ تمدنها»، واقعیتی را وارونه دیده و یا وارونه کرده است و آن زندانی شدن تمدنهای سازگار با تمرکز و تکثیر قدرت از راه بزرگ کردن ابعاد قهر و تخریب است.

بدین قرار، در همه جای جهان، جوانان و در پیشاپیش آنان، جوانان دانشجویان با یک مسئله بنیادی روبرو هستند و آن نو کردن تمدنها با فرهنگ آزادی است. اگر، در غرب، اندیشمندی گفته و نوشته‌اند ایران یکی از کشورهایی است که می‌تواند اندیشه‌راهنمای عصر جدید به انسانیت پیشنهاد کند، یکی به این دلیل است که مشکل عمومی این مشکل است و انقلاب ایران کوششی برای حل این مشکل بود. از اینجا، پرسشی که در برابر دانشجویان و دانش آموزان ایران قرار می‌گیرد، اینست: جوان ایرانی وقتی صفت دانشجوی و دانش آموز پیدا می‌کند، کیست؟ اگر از هویت شما بپرسند، تعریف شما از آن چیست؟ این پرسش، به شما امکان می‌دهد فاصله خود را از واقعیت یعنی جامعه سازگار با زندگی در آزادی و رشد، اندازه بگیرید. این پرسش شما را از وجود مانع‌ها آگاه می‌کند. مانع رژیم ملاتاریای ایران گیتی، یکی از آنها است. مانع مهمتر اینست که بیان انقلاب ایران، بیان آزادی بود. بیان حاکم بر دولت و جامعه شما، بیان قدرت استبدادی، استبداد فراگیر است.

● بدین قرار، پرسش اول، این پاسخ را پیدا می‌کند: دانشجوی و دانش آموز ایرانی آزاد است یا نیست؟ این پرسش، در جا، ذهنی را که خورده است عامل مقصر را در بیرون خود بجوید، متوجه دولت استبدادی می‌کند که جامعه و بخصوص نسل جوان آن را از آزادی و شأن و منزلت انسانی، محروم کرده است. راستی اینست که دولتی که سازمان ترور و سرکوب، با ساختی مافیائی، بر آن حاکم است، ایرانیان را از شأن و منزلت انسانی محروم کرده است. اما اگر ایرانیان از آزادی خویش غافل نمی‌شدند، این دولت نیز وجود نمی‌داشت. پس این در خود است که باید آزادی ذاتی خویش را باز یافت. از راه فایده تکرار، باز بنویسم که آزادی ذاتی هستی است. بیرون از هستی نیست تا دادنی یا گرفتنی و یا آموختنی باشد. اگر آموختنی باید، آموختن غافل نشدن از آزادی خویش است. شما که دانشجوی و دانش آموز هستید می‌دانید که بدون هدف، روش را حتی

تصور نیز نمی توان کرد. پس اگر آزادی ذاتی هستی است، روش زیست در آزادی، روشی است که آدمی را از غفلت حفظ کند.

● حق با شما است اگر پیرسید: اگر آزادی ذاتی هستی است، پس بیان آزادی یعنی مجموعه از اصول راهنما و روشها باید ساختنی باشد. این بیان کدام است؟ اگر بیانهای دینی و غیر دینی که پیشنهاد شده اند، همه بیان قدرت هستند، چگونه می توان پذیرفت آزادی ذاتی هستی است با وجود این، حتی یک بیان آزادی نیز وجود ندارد؟

در غرب نیز، این پرسش، پرسش روز شده است. اسطوره رشد که در رشد قدرت (سرمایه و...) خلاصه شده، شکسته است. ایدئولوژیها شکست خورده اند و در بحبوحه بحران عمیق، انسان از خود می پرسد: اگر آزادی همانست که بیان قدرت تعریف می کند، آینده ای وجود ندارد و اگر تعریفی جز این دارد، چرا بیان آزادی تعریف و پیشنهاد نشده است؟ با این تفاوت که غرب بعد از تجربه است و جامعه های ما پیش از تجربه هستند. غرب می داند بیان قدرت او را به ویران سرای مرگ می برد. با وجود این، جوان جامعه های غرب از جوان جامعه ای چون جامعه امروز ایران، عقب تر است. به این دلیل که در بند زندانی است که چند نسل ساخته اند. از این رو، توانائی نسلهای جوان جامعه های ما، برای تجربه کردن بیان آزادی بیشتر است. تجربه کردن بیان آزادی به انجام این کارها است:

تجربه کردن بیان آزادی:

بدین قرار، غفلت از آزادی را نبود آزادی فرض کردن (جبرگرایی) و یا آزادی را قدرت دانستن، کار انسان عصر ما را به بن بست کشانده است. قرنها و قرنها آزمودن انواع بیانه های قدرت، حاصلی بیار آورده است که انسان از آن سخت بیمناک است. با وجود این، این درس را نیز به انسان آموخته است که یک راه بیشتر نمانده است و آن تصدیق این واقعیت است: اگر آزادی ذاتی حیات است، پس باید بیان آزادی وجود داشته باشد. زیرا ممکن نیست قدرت که نیست و پدیده ها در روابط با یکدیگر آن را به وجود می آورند، فراوان بیان داشته باشد و آزادی که ذاتی هستی است، بیان نداشته باشد. آیا شما به این صرافت افتاده اید که اگر آزاد خلق شده اید، با بیان آزادی خلق شده اید؟ اگر به این صرافت نیفتاده اید، اینک زمان آنست که در خود بیان آزادی را سراغ کنید. تجربه کنید و به تجربه به این تصدیق برسید که هر پدیده هستی بیان خود را دارد. پدیده بی بیان وجود ندارد. آزادی ذات هستی است و بنا بر این، در همه پدیده ها هست و بیان خود را دارد. راستی، اگر با این دید در خود و پدیده ها و هستی بنگریم، بیانه های موجود را چگونه بیانه های خواهیم یافت؟ آیا تصدیق نخواهیم کرد که بیان آزادی بیان روشنی است که هر موجودی آن را اندر می یابد و می تواند بکار ببرد؟ آیا تصدیق نخواهیم کرد که آن بیان بیان آزادی است که هر انسانی بتواند بفهمد و بکار ببرد؟ آیا این تصدیق ما را به این نتیجه نمی رساند هر بیانی که همگان اندر نیابند و نتوانند بکار ببرند، بیان قدرت است؟ از اینجا، پی نمی بریم که بیان آزادی وقتی دین است، بیان روشن و قابل فهم و عمل از سوی همه است. این بیان وقتی بیان قدرت می شود، دیگر قابل فهم و عمل نیست. پس چه بیانه ها که بیان آزادی بوده اند و قدرت آنها را از خود بیگانه و بیان خود گردانده است. بدین قرار،

۱- کار اول اینست: هر هستی بیان دارد. پس آزادی بیان دارد و این بیان از آزادی جدائی ناپذیر است. بنا بر این، بر شما است که بیانه ها را تجربه کنید. بیانی که شخص شما را، یکایک، از خود محوری، رهبر محوری،...، انسان محوری و حتی خدا محوری رها کند، بیان آزادی است. چرا که خدا را محور کردن، توحید را در ثنویت تک محوری از خود بیگانه کردن و اصل راهنمای آزادی را در

اصل راهنمای استبداد فراگیر، از خود بیگانه کردن است. خدا محوری، خدا را چماق کردن است. غافل شدن از آزادی، از خدا و گرفتار استسلام گشتن است. وقتی محور را یک به یک، برداشتی و از بند آنها شدید، خود را در بی کران لا اکره خواهید یافت. و چون استعداد های ششگانه خویش را فعال کردید، خود را آزاد خواهید یافت. این تجربه را بکنید و حالتی را که پیدا می کنید، با حالت کنونی خود را مقایسه کنید. بدین مقایسه، آزادی و اصل راهنمای آن و غفلت از آزادی را در می یابید. بدین کوشش است که شما در می یابید نخست خود را باید از دستگاه تولید و مصرف زور، به انسان آزاد باز آورد.

۲ - وقتی به تجربه دانستیم آزادی بیان خویش را دارد و بیان آزادی از آزادی جدائی ناپذیر است و وقتی بدانیم حقانیت هر بیان به میزان بیانگری آنست، محکی بدست می آوریم برای سنجیدن هر بیان: بیانی که بیانگر آزادی نیست، بمیزانی که نیست، در بیان قدرت از خود بیگانه شده است. آن محک عمومی که بکار نقد پندار و گفتار و کردار آدمی و رابطه ها که آدمیان با خود و با پدیده های دیگر بر قرار می کنند، این محک است. در صورتی که انسان ها بخواهند آزاد بشوند و آزاد شدن را از ضد آزادی که قدرت است (دولت یا غیر آن) نخواهند، این محک را در خود و در رابطه ها، به ترتیب زیر، بکار می برند:

۳ - زور که در کار بیاوری، اندیشیدن محال می شود. در گفتار و کردار، آدمی تحت امر زور در می آید. بنا بر این، هر بیانی که استعداد اندیشیدن و استعداد های دیگر را تضعیف کند، - چه رسد به تعطیل - بیان آزادی نیست. هر بیانی که روابط قوا میان انسانها و انسانها با پدیده های هستی را توجیه کند، بیان آزادی نیست. بدین قرار، همانطور که وقتی علم هدف می شود، روش در خود خود را بیان می کند، وقتی هم آزادی هدف می شود، دانش سازگار با خود را بیان می کند. دانشی که دانش آزادی است که انسان را به بیرون رفتن از روابط قوا و بنا بر این، رها شدن از تضادها، توانا بگرداند. از اینجا، محک ارزیابی یک بیان، وقتی به عمل در می آید، توانائی آنست در رها کردن انسان از تضادهای درونی و انسانها از جبر روابط قوا و تضادها که پدید می آورند. پس در مقام دانشجو، بر شما است که رابطه های قوا و تضادها را که پدید می آورند، شناسائی کنید. بیانهایی که بیانگر این رابطه ها و تضادها هستند، بیانهای قدرتمند. بیانی بیان آزادی است که اصول راهنما و روشهای بیرون رفتن از این رابطه ها و تضادها را در اختیار بگذارد. می دانم که خواهید گفت در قرن حاضر، مرامهای چندی مدعی شده اند در بر دارنده اصول راهنما و روشهای آزاد شدن از روابط قوا و تضادها هستند. در عمل، حاصل کارشان تشدید روابط قوا و بیشتر و شدید تر شدن تضادها گشت. اما آیا دانشجو باید تسلیم این تقدیر شود که راه حل وجود ندارد؟ آیا نباید تجربه را نقد کند؟ اگر تجربه را نقد کند، به این نتیجه نمی رسد که با بیان قدرت نمی توان به آزادی رسید؟ به سخن دیگر، بیانها که بکار رفته اند، بیانگر آزادی نبوده اند. ساخته هائی بوده اند بیانگر قدرت. پس نمی توانستند موانع شخصی و اجتماعی را از میان بردارند که بد آنها انسانها از آزادی خویش غافل می شوند. برای مثال، بیان آزادی روش بیرون رفتن از مناسبات قهر آمیز را می آموزد. با جانشین مسلط شدن در بکار بردن زور، زور را از میان نمی برد. زیر سلطه ها جای مسلط ها را می گیرند و بنوبه خود، با زیر سلطه ها، همان مناسبات را تجدید می کنند. تکرار تاریخ همین است. بدین قرار، قهر زدائی، روش عمومی است که بیان آزادی به آدمی می آموزد. بدین قرار، آزاد شدن و آزاد کردن یک کار است. دانشجو و دانش آموز بانی عصر جدید با روش کردن قهر زدائی، انحلال قدرت استبدادی را زودرس می کند. از چه راه می تواند قهر زدائی کند؟ راه را در مطالعه های دیگر نشان داده ام. با وجود این،

۴ - بیان قدرت، به ضرورت، مبهم است. هر بیان قدرتی، مجموعه ای است از تناقضها و ابهامها. بر استاد و معلم و دانشجو و دانش آموز است که تناقضها و ابهامهای بیانها را بیابند و رفع کنند. با شگفتی،

مشاهده خواهند کرد که با رفع هر تناقض و ابهامی، بیان قدرت، هر چه باشد، به بیان آزادی بدل می‌شود. اگر نشد، علامت آنست که تناقض و ابهام رفع نشده‌اند. از مثالهای بسیار، مثال «آزادی چیست؟» را در نظر بگیرید که همه روز با آن سر و کار دارید. تعریفهایی را که از آزادی شده‌اند، گرد بیاورید. از آنها تناقض‌ها و ابهامها را بزدائید، آزادی را خواهید یافت. بدین تجربه، هم روش علم آزادی را یافته‌اید و هم آزادی را در خود باز جسته‌اید.

در مطالعه قهر زدائی توضیح دادم که لیبرالیسم آزادی را قدرت فرد در مرزهای خود با فردهای دیگر تعریف می‌کند. این تعریف، از جمله این تناقض را در بردارد که قدرت، به خودی خود، وجود ندارد. باید رابطه تضادی برقرار کرد تا پدید آید. پس قدرتی که خود از رابطه و آنهم از تضاد پدید می‌آید، نمی‌تواند در مرزهای فرد با فرد دیگر بماند. اما این تعریف پر از ابهامها نیز هست. از جمله این ابهامها، یکی همانست که ملاتاریا، همه روزه، از آن سود می‌برد وقتی آزادی را با لابی‌گری یکی می‌کند. در واقع، در تعریف لیبرالیسم، بر فرض محال که آدمی بتواند قدرت را در مرز خود با دیگران بکار برد، این پرسش پیش می‌آید که آیا انواع زورگوییها به خود، آزادی است؟ در اینجا، اهل دانش باید تمام دقت را بکنند: پاسخ آری یا نه، ابهام را رفع نمی‌کند. چرا که اگر بگوئیم زور بکار بردن با خود آزادی است، حق دارند از ما بپرسند: چرا اگر دیگری بکار برد، خلاف آزادی می‌شود؟ و اگر بگوئیم بکار بردن زور بر ضد خود، آزادی نیست، این پرسش پیش می‌آید چرا رابطه‌ای را اساس تعریف قرار داده‌ایم که زور را ایجاد می‌کند؟ با وجود این، پاسخ نه، ما را به دو کار راه بر می‌شود: ۱- یافتن آزادی به بیرون رفتن از روابط قوا است. و ۲- رها شدن از روابط قوا، آدمی را از رابطه زور برقرار کردن با خود نیز، رها می‌کند. بنا بر این، آزادی چیست، نیاز دارد به بنا بر روابط قوا نگذاشتن و زور در کار نیاوردن. رفع ابهام را که پی بگیریم، به اصل راهنمایی می‌رسیم که رابطه را رابطه آزادی می‌گرداند. ۵- غیر از تناقض و ابهامی که برای رفع کردن آن، نیازمند تغییر اصل راهنما شدیم، تناقض و ابهام دیگری نیز وجود دارند که باز همه روز، در ایران ما، دست آویز دولت ملاتاریا است: حدود آزادی. توضیح اینکه وقتی حد در کار می‌آوریم، جبر را جانشین آزادی کرده‌ایم. پس آزادی و حد ناقض یکدیگر است. وقتی از حدود آزادی سخن می‌گوئیم، نمی‌توانیم تعریفی از آزادی در سر نداشته باشیم که نه بیان آزادی که بیان قدرت است. قدرت گرچه با ایجاد حدها (روابط قوا) پدید می‌آید، اما هرگز قابل مهار در محدوده‌ای نیست. هر قدرتی که نخواهد از میان برود، باید از محدوده خود بیرون رود و به محدوده قدرت دیگر تجاوز کند. از این رو، روابط قوا، مجاری تجاوزهای روزمره افراد به یکدیگر هستند.

بدین قرار، باید حدها را بر داریم، قدرتها را منحل کنیم تا

۶- به تخریب همه روزه همه توسط همه، پایان بدهیم. هگل بر این بود که این امر که انسانها یکدیگر را محدود و تخریب می‌کنند، به تجدیدی سر باز می‌کند که در آن، انسانها به آزادی صوری دست می‌یابند و به یکدیگر وابستگی پیدا می‌کنند. اگر زمان او را بتوان زمان پیش از تجربه گفت، امروز بعد از تجربه هستیم و می‌دانیم تخریب و تفسید متقابل، سرانجامی را که او گمان می‌برد، در پی نیاورده است. واقعیت اینست که تخریب متقابل، خود به خود، به تجدد و آزادی سر باز نمی‌کند. نیاز به پیدا شدن وجدان عمومی بر تخریب و پی آمدهای آن و اصل و اندیشه راهنمای دیگری دارد. بسا ملتها که آن شعور و این اندیشه راهنما را پیدا نکرده و از میان رفته‌اند. تخریب متقابل با حیات و آزادی تضاد دارد. تخریب متقابل نتیجه نیروهایی است که به زورها بدل می‌شوند و بر ضد یکدیگر بکار می‌روند. حل تضاد را از زور خواستن تن دادن به مرگ در جریان تخریب است. زور را به طبیعت خود باز گرداندن، حیات در آزادی را باز یافتن است. انسان حل تضاد و رفع ابهام، ما را به بیان آزادی باز هم نزدیک تر می‌کند. و هنوز:

۷- تبعیضها که در دوران هر مجموعه ملی و میان ملت‌ها برقرار هستند، حدهای دیگری هستند که می‌باید برداشت. تبعیضها آنهایی هستند که بر مدار قدرت پدید می‌آیند. بر شما که دانشجوی و دانش آموز هستید، فرض است که همواره در ذهن تکرار کنید که ویرانگرترین تبعیضها، تبعیضی است که بوسیله دانش و فن برقرار می‌شود. در حقیقت، اگر دارنده علم آن را در برداشتن حد (دانا با نادان) بکار برد، علم روش آزادی است. و اگر آن را وسیله ایجاد حد بر مدار قدرت کند، علم روش قدرت است. بدینسان، هر بیانی که بنام علم (خواه علم دین و چه علم ایدئولوژی و یا علم و فن مدعی آزادی از مرام) میان یک تن و یا یک گروه با جامعه رابطه‌ای بر مدار قدرت برقرار کند، بیان زور است. بر دانشجوی و دانش آموز است که هرگونه ولایتی بر مدار قدرت، بهر نام و عنوان، مبارزه کند.

شما می‌توانید برسید: وقتی علم می‌تواند هم روش آزادی باشد و هم روشی برای برقرار کردن تبعیض بسود دارندگان آن، پس آیا روش مستقل از هدف نیست؟ برای آنکه پاسخ خالی از خطا به این پرسش بدهیم، نخست از خود بخواهیم بدون هدف، روشی را تصور کنیم. اگر کوششهای فراوان ما، به این نتیجه رسید که بدون هدف، روش و وسیله را تصور نیز نمی‌توانیم کرد، نوبت آن می‌شود قدرت را هدف کنیم و علم را برای رسیدن به آن، روش بگردانیم. وقتی، در تجربه، به اینجا رسیدیم، پرده ابهام می‌درد. زیرا متوجه می‌شویم که علم تا وقتی به وسیله زورگویی بدل نشود، قابل بکار بردن نیست. بنا بر این، علم روش قدرت نمی‌شود. زور وسیله قدرت می‌شود. برای مثال، چاقورا به فن دانی می‌سازند. فن چاقو سازی را نمی‌توان وسیله تهدید دیگری کرد اما فن را می‌توان در چاقو سازی بکار برد و چاقورا می‌توان. این تجربه به شما مبرهن می‌کند که ولایت قدرت مدار، بنام علم و دین، دروغ است. راستی اینست که ولایتی غیر از ولایت زور وجود ندارد. آن ولایتی که بنام علم میسر می‌شود، تنها از راه انتقال از دارا به نادار، برقرار کردنی است.

بدینسان، اگر مدرسه (از دبستان تا دانشگاه) علم را از خدمت قدرت رها کند و علم را علم آزادی بگرداند، مدرسه آن فضای آزاد می‌شود که عامل از میان برداشتن تبعیضها می‌شود. بر دانش آموز و دانشجوی است که همواره متذکر باشد که هیچ تبعیضی را بازور و خشونت نمی‌توان اما با انتقال دانش و فن و توزیع عادلانه امکانات می‌توان از میان برداشت. بنا بر این، دانشجویان و دانش آموزان اگر همین تجربه را به عموم مردم انتقال بدهند طوری که مردم بدانند که علم هرگز ممکن نیست مدار حاکمیت گروهی بر جامعه بگردد و در واقع این زور است که مدار می‌شود، در سطح جامعه ملی، مهمترین حدها و بزرگترین ابهامها برداشته شده است. همین کار را می‌توان در سطح جامعه جهانی پی گرفت:

۸- فراوان می‌شنوید که مادر عصر جهانی شدن اقتصاد و اطلاعات می‌زییم. این «جهانی شدن»، در واقع، سلطه مسلط‌ها بر زیر سلطه‌ها است. در جامعه‌های دارای اقتصاد مسلط، هیچکس جهانی نمی‌اندیشد و جهانی نیز زندگی نمی‌کند. حتی وجدان ملی نیز ضعیف شده و می‌شود. هرکس به فکر خویش است و همه در خدمت قدرت (انواع سالاریها: سرمایه سالاری، فن سالاری، دیوان سالاری، دین سالاری،... سکس سالاری) هستند. در حقیقت، این قدرت است که جهانی می‌شود. نه تنها منابع طبیعت و استعدادهای انسانی را می‌بلعد، بلکه، منابع و استعدادها را پیش خور می‌کند

و

پیشا پیش، سرنوشت نسلهای آینده را تعیین می‌کند. در همه جا، مدرسه (از دبستان تا دانشگاه) در خدمت قدرتی است که در مکان (دنیا) و زمان (حال و آینده) را به مهار خود در می‌آورد. بیان این قدرت را به بیان آزادی بازگردانند، به آزاد کردن طرز فکر از یک رشته حدها به تریبی است که انسانها خود را شهر وند جهان بیابند و جهانی بیاندیشند و عمل کنند. جهانی کردن در خور آزادی را این جهانی کردن است. اینک بر شما است که بسراغ آن اصل راهنمایی بروید که بر آن، می‌توان

رابطه‌ای میان ملت‌ها بر قرار کرد که رابطه قوا نباشد. رابطه‌ای باشد که بدان، هر ملت، قلمرو فعالیت‌های حیاتی ملت‌های دیگر را گسترش دهد. همواره بیاد داشته باشید که اگر انسان آزاد آفریده شده است، پس این اصل که بیانگر آزادی است وجود دارد و رابطه طبیعی میان جامعه‌ها، رابطه بر این اصل و ممکن است. به این دلیل روشن که نمایندگان کشورها اعلامیه جهانی حقوق بشر را امضاء کرده‌اند. اگر هر انسانی بداند این حقوق ذاتی او هستند و زندگی، درکمال خود، به عمل در آوردن مجموعه حقوق است، انسانها طرز فکر و طرز زندگی بمتابۀ شهروند جهان را پیدا می‌کنند. توجه شما را به این مهم جلب می‌کنم که این نوع شهروندی، نه تنها انکار وطن و زایل‌کننده صفت هموطن نیست، بلکه بر اصل موازنۀ عدمی، میسر کردن مردم سالاری بر اصل مشارکت در مقیاس جهان است. جهانی که در آن، ملت‌ها، برابر و برادر، در اداره آن، نه در خدمت قدرت که برای در رشد و آزادی زیستن، شرکت می‌کنند، جهانی است که وارد عصر جدید، عصر آزادی شده است. زبان فریب می‌تواند همچنان بفریبد که آن آرمان شهر، هر چند زیبا، اما ساخته اندیشه است و مادر دنیای واقعی‌ها زندگی می‌کنیم. اما

۹- شما دانش آموز و دانشجو هستید و با زبان تجربه سر و کار دارید. آرمان‌هایی که تحقق‌ناپذیر هستند، همه آنها هستند که قدرت می‌سازد و انسان‌ها را بدان می‌فریبد. آرمان‌هایی که بدان‌ها، انسان آزادی خویش را باز می‌یابد، همه تحقق‌پذیر هستند. بدین قرار، محک دیگری برای نقد هدف‌های پیشنهادی، سازگاری آنها با آزادی یا سازگار نبودن آنها با آزادی است. برای مثال، نظریه سازان اقتصاد لیبرال و نیز نظریه سازان جامعه بی طبقه از رهگذر استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، هر دو، جامعه و فوراً را وعده می‌دادند. وارونۀ آن تحقق پیدا کرد. زیرا اقتصاد قدرت نمی‌توانست، نمی‌تواند و نخواهد توانست اقتصاد آزادی بگردد. بناگزی، ندرت بر ندرت می‌افزاید، آلودگی بر آلودگی می‌افزاید و هر جا مصرف انبوه ممکن است، انسان‌ها را گرفتار جبر مصرف می‌کند. حتی اگر بخواهند کار داشته باشند، باید بیشتر مصرف کنند!

اما آرمان شهر ممکن، آرمان شهری است که بتوان از راه تجربه بدان رسید. بنا بر این، ایران می‌تواند در درون و در رابطه با بیرون، سازمانی را پیدا کند که با آن آرمان شهر سازگار باشد. اینک از خود بپرسید: اگر بر اصل موازنۀ عدمی، در درون، مردم سالاری بر اصل مشارکت و با بیرون، روابطی بر قرار کنیم که ما را از موقعیت زیر سلطه رها کند، به آن آرمان شهر در مقیاس جهان نزدیک نشده‌ایم؟ بدینسان، آرمان ممکن، آرمان سازگار با آزادی، آرمانی است که بلافاصله، اندیشه و عمل آزاد را ممکن می‌سازد. و این محک دیگری است که هدف قدرت را از هدف آزادی، تشخیص می‌دهد. در حقیقت، آرمان‌های قدرت، بدون استثناء، محروم کردن انسان را از آزادی و چه بسا از حد اقل زندگی ایجاب می‌کنند. حال آنکه آرمان آزادی، هم از آغاز، آزادی اندیشیدن و عمل کردن، توان ابتکار و خلق و توان‌های دیگر را به یاد آدمی می‌آورد. و هنوز،

۱۰- زبان فریب که زبان رسمی قدرت است، دائم از ضرورت واقعیت و واقعیت‌گرایی دم می‌زند. زیرا تا انسان را به تسلیم معتاد نکند، نمی‌تواند او را به بردگی در آورد. اما هیچ قدرتی با واقعیت انسان که هست، رابطه بر قرار نمی‌کند. چرا که نمی‌تواند رابطه بر قرار کند. قدرت از رابطه قوا و تخریب پدید می‌آید. تا واقعیت‌ها در رابطه قوا با یکدیگر قرار نگیرند، قدرتی در وجود نمی‌آید. بنا بر این، نخست باید واقعیت‌ها را در رابطه تخریب قرار داد تا بر مدار قدرت، بتوان با آنها رابطه بر قرار کرد. از اینجا، رابطه آزاد با واقعیت‌ها، آن رابطه است که بدون نیاز به زور و تخریب بر قرار می‌شود. بدین قرار، رابطه‌های سازگار با حیات و آزاد، رابطه‌هایی هستند که بطور خود جوش بر قرار می‌شوند. شما که دانش آموز و دانشجو هستید به تجربه می‌دانید که بدون رابطه آزاد با واقعیت‌ها، دانش بدست نمی‌آید. پس میزان رشد هر انسان و هر جامعه انسانی را آزادی رابطه آن انسان و آن جامعه با واقعیت‌ها معلوم می‌کند. برای مثال، نفت که از دل خاک ایران به غرب جریان دارد. رابطه

جامعه ایرانی با این ماده چیست؟ از راه درآمد و واردات، یعنی در جریان تخریب (صدور ثروت طبیعی و جانشین اقتصاد ملی کردن واردات و زندگی شهری بر محور واردات و...) نیست که با نفت رابطه برقرار می‌کنیم؟ شما که با دانش سر و کار دارید، می‌توانید رابطه آزادی (رابطه‌ای که محیط زیست را تخریب نکند و نفت را سوخت ارزان نگرداند) را که می‌توان با این ماده برقرار کرد تصور کنید و آن را با رابطه‌ای که اقتصاد مسلط با آن، برقرار کرده است، مقایسه کنید. وقتی این مقایسه را بعمل آوردید، می‌توانید از خود پرسید: آیا این هدف‌ها نیستند که موجب برقرار شدن این یا آن نوع رابطه میان واقعیتها می‌شوند؟ پس نوع رابطه را نوع هدف معین می‌کند. وقتی قدرت هدف می‌شود، رابطه‌ها رابطه تخریب می‌شوند. و اگر آزادی را هدف کنیم، رابطه، رابطه تخریب نمی‌شود. بدینسان، رابطه آزاد رابطه ایست که نیاز به زور ندارد و هدف نیز آزادی است. از اینجا، واقع بینی، واقعیت نگری و... نگرش بر مدار قدرت نیست. این جبر دروغ است. آن دانشی که باید تحصیل کرد، دانشی که بدان آدمی اهل دانش می‌شود، اصل و روشی است که بدان‌ها، اندیشه از هر جبری می‌آساید. اندیشه آزاد به مجموعه‌ها که واقعیتها می‌سازند، با دید دیگری می‌نگرد:

۱۱- در حالت طبیعی، مجموعه هائی از واقعیتها (جامعه‌ها و جانداران و محیط زیست آنها و...) محیط‌های رشد انسان هستند. شما سال تحصیلی پیشین را در حالی به پایان برده‌اید که سازمان ترور و سرکوب کوی دانشگاه را ایلغار کرد. در حالی سال تحصیلی را آغاز می‌کنید که از سوئی، جلاد سازمان ترور و سرکوب خبر از محکوم کردن ۴ تن به اعدام و تشکیل پرونده برای ۸۰۰ تن می‌دهد و از سوی دیگر، سخن از آماده کردن اسباب اجرای نقشه بر افروختن آتش خشونت جدیدی، بمیان است. در این مجموعه، آزادی خویشتن را باز یافتن، رها شدن و رها کردن مجموعه ملی از ساخت روابطی است که ایران را به کارگاه تولید و مصرف زور بدل کرده است. بیانهائی که این مجموعه را توجیه می‌کنند و یا آن را اصلاح‌پذیر جلوه می‌دهند، بیانهائی قدرت هستند. زبانشان زبان فریب است. زیرا هیچ راه حل، هیچ روش تجربه کردنی، پیشنهاد نمی‌کنند. شما که دانشجوی هستید، میزان تخریب را مطالعه کنید تا مطمئن شوید در شمار بالاترین میزان‌ها در جهان است. ماندن در این نظام، تسلیم شدن به مرگ در جریان تخریب است.

بدین قرار، اندیشه و اصول راهنمایی که ایران امروز را بکار می‌آید، اصول و اندیشه ایست که این نظام را به یک نظام سازگار با آزادی تغییر دهد. اصول و اندیشه‌ای که روشی را ممکن بگرداند که نظام تخریب را به نظام رشد بازگرداند. به ترتیبی که دیدیم، روش سازگار با آزادی، خشونت زدائی است. عدم خشونت در مبارزه مردم هند و نیز در انقلاب ایران، بکار رفت. هر دو تجربه نیمه کامیاب شدند. نیمه کامیاب شدند زیرا اولی در رها کردن هند از استعمار انگلستان و دومی در آزاد کردن ایران از استبداد سلطنتی موفق شدند. اما بیان آزادی را جانشین بیان قدرت نکردند. اگر آن تجربه‌ها را به حال خود رها نکنیم و از آنها درس بیاموزیم، می‌توانیم به جای روش عدم خشونت، روش خشونت زدائی را پیشنهاد کنیم:

۱۲- شما دانشجوی و شما دانش‌آموز که این نوشته را تا بدینجا مطالعه کرده‌اید، اینک می‌دانید که وقتی حدها را بر می‌دارید به بی‌حدی می‌رسید: بی‌کران لا‌کراه. بی‌کران لا‌کراه فضای آزادی است. اندیشه آزاد در این فضا است که از استعداد خویش، بهره کامل می‌جوید. فضای آزادی خود آزادی نیست. در این فضا، اگر شما استعداد رهبری، استعداد آموختن، استعداد اقتصاد (تنظیم فعالیت‌های استعدادها)، استعداد اندیشیدن، استعداد انس و استعداد هنری (ابتکار و ابداع و خلق) را که در هر انسان است، فعال کنید چنانکه فعالیت‌های استعدادها صفت آزاد پیدا کنند، آیا نباید در مقام جانشین هستی آزاد و با دانش و هوشمند و اندیشمند و... خلاق، عمل کنید؟ این روش را تجربه کنید. عرفان آزادی را تمرین کنید و سپس، به میان مردم درآئید و بیان و روش آزادی را با مردم در میان بگذارید. اگر مشکلهارا زور و خشونت پدید می‌آورند، مشکل‌گشائی به زدودن زور و

خشونت میسر می‌شود.

بدین قرار، بجای عدم خشونت بمتابۀ خشونت رژیم را با خشونت پاسخ نگفتن، روش فعالی پیشنهاد می‌شود که از راه خشونت زدائی، قدرت استبدادی منحل می‌گردد. بیشتر از آن، نظام اجتماعی قدرت ویرانگر به نظام اجتماعی آزادی ورشد بدل می‌شود. در همین نوشته، روشهای خشونت زدائی را آورده‌ام. با وجود این، در فرصتی دیگر، روشهای خشونت زدائی را در مجموعه‌ای، در اختیار شما می‌گذارم. تا آن فرصت، شما را به فعال کردن قوه رهبری خویش می‌خوانم. در این ایام، دو جبهه که بر سر قدرت، به نزاع برخاسته‌اند، دانشجویان را نه جوانی با مسئولیتی که زمان بر عهده او گذاشته است، که موجودی تحریک پذیر تلقی می‌کنند. هر دو جبهه در کار آند که او را موافق هدفهای خود تحریک کنند. پس بر دانشجویان است که از مدار بسته این دو جبهه بیرون آید. توان رهبری خویش را بکار اندازد. روشهای خشونت زدائی را که بیان آزادی در اختیار او می‌گذارند، بکار برد. بخصوص، هشیار باشد و فریب زبان قدرت را نخورد. کارآمدترین فریبها که زبان قدرت بکار می‌برد، ترساندن و ترس را دست مایه مصلحت اندیشی کردن است. هشیار باشید! از روشها که در خشونت زدائی باید بکار برد، یکی اطلاع از این واقعیت است که مصلحت از حقیقت جدا کردنی نیست. مصلحت بهترین روش به عمل درآوردن حق است. مصلحتی که عمل نکردن به حق و تسلیم شدن به زور و یا بکار بردن زور باشد، عین مفسدت است. بنا بر این، خشونت زدائی آسان می‌شود وقتی بدانیم که هر حقی از حقوق که انسان را هستند، روش به عمل درآمدن خود را دارند. ممکن نیست آزادی حق باشد، زندگی حق باشد و روش آزاد زیستن نباشد. این روش را از حق باید بدست آورد و نه از خارج آن. پس بر شما است که حقوق خویش و همه آنها را به عمل درآورید. روشها را از حقوق اخذ کنید. این روشها خالی از زور و شفاف هستند. آنها را بکار ببرید. به انسانهای جامعه خود، حقوقی را که ذاتی حیات آنها هستند و روشهای بکار بردنشان را بیاموزید. حالا که می‌دانید حقوق ذاتی انسان هستند، پس می‌دانید دادنی و ستاندنی نیستند، بکار بردنی هستند. خشونت زدائی همین است.

اگر مسئولیت بزرگ است، پس توان را نیز می‌توان پرورید و بزرگ تر از مسئولیت کرد. عرفان آزادی این عرفان است.

هیچگاه از یاد نبرید که عمل به اصول راهنما و روشهایی که بیان آزادی هستند، علامتی دائمی دارد: امید و شادی و شکیبائی. پس هر زمان خود را از امید و شادی و شکیبائی خالی یافتید، از آزادی خویش غافل شده‌اید. بدین قرار، پیروزی بزرگ و امید و شادی و شکیبائی بخش، پیروزی بر غفلت از آزادی و شادی ترجمان این پیروزی است. بدین خاطر است که نیایش همیشگی، اینست: شاد و پیروز و پیروز و شاد باشید.